بیان وجه تفریع فاء در فقره‌ی «فلا دهر يخلقه ولا وصف يحيط به»

چهارشنبه‌ها قرار بود از باب بهانه، توحید مرحوم صدوق را مباحثه کنیم. بهانه، یعنی اگر از باب لیاقت مباحثه‌کردن کتاب توحید صدوق باشد که هیچ، بلکه کتاب را باز کنیم تا بهانه شویم که اینها مطرح شود و این بهانه سبب شود کسانی که جدی هستند و اهل هستند، به حق مطلب برسند. از این باب ما به خودمان اجازه می‌دهیم که در یک روز از هفته، محضر شما اساتید ادب کنیم.

ظاهراً مشغول این عبارت از خطبه‌ی شریف بودیم:

> «مقتدر بالآلاء وممتنع بالكبرياء ومتملك على الأشياء فلا دهر يخلقه ولا وصف يحيط به»[1].

آنچه که در فرمایشات معصومین علیهم السلام برای ما اهمیت دارد، ایجاد رابطه‌ها است. وقتی کسانی که در اوج عقلانیت هستند، می‌گویند: «کذا و کذا فیتفرع علی کذا»، کسانی که در عقلانیت ضعیف هستند، باید چشمانشان را خوب باز کنند. یعنی لازمه‌گیری‌هایی که عقول رشیده‌ی عالیه دارند، آنها دارند از یک درجه‌ی بالایی خبر می‌دهند. لذا کبریاتی که در کلمات معصومین علیهم السلام، استلزاماتی که در کلمات معصومین علیهم السلام هست، برای کسانی که اهل فکر و کار و تحقیق هستند، خیلی مهم است. نباید از کنار اینها رد شوند. ما هم به یکی از اینها رسیدیم، نمی‌دانم چند جلسه شد. می‌دانم خیلی زیاد شد. این «فاء»ای بود که حضرت علیه السلام فرمودند.

«مقتدر بالآلاء وممتنع بالكبرياء ومتملك على الأشياء فلا دهر يخلقه ولا وصف يحيط به»؛ پس زمانه نمی‌تواند او را کهنه کند. پس اوصاف نمی‌تواند به او احاطه پیدا بکنند. این چه رابطه‌ای است؟ این چه استلزامی است که چون «مقتدر و متملک علی الاشیاء» است، این لازمه را گرفته است. این بحث جلسات قبل بود.

از عبارات مرحوم قاضی سعید قمی خواندیم. ظاهراً عبارت ایشان تمام شد. خلاصه‌ای که در یادم هست، ایشان به این صورت گفتند: «آلاء» را وسائط گرفته بودند. **«مقتدر بالآلاء»؛** فرمودند: چون خداوند متعال فوق الکمال است، حکمت ایجاد و توسیط بسائط این است که **«مقتدر بالآلاء»؛** قدرت و اقتدار خودش را بالوسائط النوریه به منصه ظهور و بروز می‌آورد. «آلاء» را ایشان به این صورت معنا کرده بودند. چند روز هم روی آن بحث کردیم.

«ممتنع بالکبریاء»؛ کبریایی که برای او ممانعت می‌آورد؛ برتری می‌آورد. **«و متملک علی الاشیاء»؛** ملکیت یک نحو سلطه و احاطه است. احاطه‌ای بر اشیاء می‌آورد. بعد فرمودند: یکی از اشیاء وعاءهای مختلف است. وعاء زمان، وعاء دهر، همه‌ی وعاءها. حتی وعاء سرمد را که دیگران موطن ذات الهی می‌گرفتند، به نظرم در عبارت ایشان تصریح بود که موطن سرمد هم دون مقام ذات است. حال که اینطور است، **«فلا دهر یخلقه»؛** زمانه، روزگار و گذر دهر نمی‌تواند خدای متعال را کهنه کند. چرا؟؛ چون فوق گذر است. او سبقت ذاتی دارد بر اصل دهر، بر اصل وعاء زمان، بر بعد چهارم حرکات تمام عوالم وجود. پس کهنه شدن برای او معنا ندارد.

مثال‌هایی هم داشت. «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى»[2]، اما بعض مثال‌ها، برای این بود که استبعاد نکنیم. یعنی حتی وقتی به یک بچه‌ی دبستانی هم می‌گویی اگر در همان سن طفولیت تلطیف ذهن بکند، مقصود شما را می‌فهمد که بعضی از چیزها را داریم که کهنه نمی‌شود. مثال‌های آن را هم عرض کردم. مثال دو به علاوه‌ی دو، چهار می‌شود. این پیر است یا جوان است؟ چقدر عمر دارد؟ ریخت حقانیت او و نفس الامریت او طوری است که «لایخلقه الدهر». اینطور نیست که بگوییم پارسال، ده سال قبل، ده سال آینده. هیچ‌کدام این‌ها برای او فرقی نمی‌کند. موطن این حقیقت نفس‌الامری، موطنی ورای دهر است؛ ورای کهنه شدن و سیلان وجودی است. وقتی به این صورت است، در این مطلب هیچ مشکلی ندارید. **«و لا یوصف بحد»؛** هیچ وصفی هم نمی‌تواند او را احاطه کند.

---

[1] مرحوم صدوق، التوحید، ص ۷۱.

[2].سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۰.

بازبینی #2
ایجاد شده 27 ژوئیه 2024 14:43:14 توسط ... .
به روزرسانی شده 27 ژوئیه 2024 14:51:54 توسط ... .